



بررسی و تحلیل تعامل فکری سیاسی شیعه امامیه با اشاعره در بغداد در دوره آل بویه (سده های چهارم و پنجم هجری)

پدیدآورده (ها) : چلونگر، محمدعلی؛ بارانی، محمد رضا
ادیان، مذاهب و عرفان :: شیعه شناسی :: تابستان 1387 - شماره 22
از 177 تا 214
آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/566282>

دانلود شده توسط : رسول جعفریان
تاریخ دانلود : 10/04/1395

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و برگرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه **قوانین و مقررات** استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

بررسی و تحلیل تعامل فکری سیاسی شیعه امامیه

با اشاعره در بغداد در دوره آل بویه

(سده‌های چهارم و پنجم هجری)*

دکتر محمدعلی چلونگر / دکتر محمدرضا بارانی

استادیار دانشگاه اصفهان / استادیار جامعة المصطفی العالمية قم

چکیده

بغداد در دوره آل بویه شاهد تعامل در مفهوم همگرایی و واگرایی (تقابل) امامیه با فرقه‌های مختلف از جمله اشاعره بود.

تعامل فکری سیاسی مطرح در این مقاله، در مباحث همکاری با سلطان جائر، تقیه، خروج علیه حاکم مسلمان، جنگ با مسلمانان و جهاد می‌باشد.

فرقه اشاعره در تعامل فکری سیاسی توانست جریان امور را به تدریج به سوی خود جذب کند. این تحول پیامدهایی داشت که مهم‌ترین آنها عبارت بود از: چالش فراروی فلسفه، رکود اجتهاد، پشتیبانی نظری از خلافت، چالش جدی عقلگرایان، غرور در جایگاه مذهبی و تضعیف حنابله. تفاوت امامیه و اشاعره در تعامل فکری سیاسی در مباحثی مثل دولت و حکومت، پیروی یا عدم پیروی از عقل و انفتاح یا انسداد باب اجتهاد است.

تقابل امامیه و اشاعره پیامدهایی همچون تضعیف آل بویه، اقتداربایی خلافت، زمینه‌سازی برای جایگزینی حنابله، همراه نمودن خلافت با اندیشه‌های اشعری به دنبال داشت.

کلیدواژه‌ها: تعامل، همگرایی، واگرایی، تقابل، آل بویه، بغداد، امامیه، اشاعره.

مقدمه

مطالعات فرقه‌شناختی از منظر تاریخی می‌تواند بسیاری از گره‌های کور و ناپیدای حوادث تاریخی را آشکار نماید؛ به‌ویژه آنکه عمده حوادث و رویدادها، برخاسته از مسائل مرتبط با فرقه‌ها و اندیشه‌های فکری، سیاسی و مذهبی آنان است؛ از این‌رو شناخت هرچه بهتر و دقیق‌تر زوایای پنهان تاریخ اندیشه‌ها در بررسی‌های تاریخی و روابط افراد، گروه‌ها، حکومت‌ها و همچنین تحولات فکری آنان، اثر بسیار محوری و تعیین‌کننده‌ای دارد. با توجه به اهمیت این نگاه، مقاله حاضر در پی بررسی تعامل فکری و سیاسی امامیه و اشاعره است. بدیهی است در بررسی تاریخ و اندیشه هر فرقه‌ای، نیاز به بررسی مسائل جانبی و گاه بررسی مسائل مرتبط با فرقه‌های دیگر آن دوره یا حتی دوره‌های پیشین وجود دارد و از آن گریزی نیست، که در برخی موارد بسیار ضروری و یارزش خواهد بود.

در قرن چهارم، موقعیت سیاسی شیعه با تشکیل حکومت‌های شیعی فاطمیان، حمدانیان و آل‌بویه در مصر، شام و بغداد تقویت شد. مهم‌ترین حکومت شیعی در این دوره آل‌بویه بود که با تسلط بر برخی سرزمین‌های اسلامی در عراق و جبال مانند ری، قم، اصفهان، شیراز، کرمان و بغداد، جایگاه سیاسی بسیار مهمی در تاریخ اسلام به دست آوردند و به‌ویژه با تصرف بغداد به عنوان مرکز خلافت و نفوذ زیاد یک خاندان شیعی بر خلافت و خلیفه عباسی و از دیگر سو به خدمت گرفتن عالمان شیعی و همکاری آنان با این خاندان و همچنین به وقوع پیوستن حوادث بسیار مهم و اثربخش توسط آنان یا در دوره آنان، در تاریخ اسلام موقعیت ممتازی به دست آوردند.

در آن دوران، برخی از حوادث و رخدادها از اندیشه‌ها و افکار فرقه‌های موجود در بغداد به وقوع پیوست؛ زیرا در بغداد آن روز، فرقه‌های مهمی در برابر یکدیگر صف‌آرایی کرده بودند که از مهم‌ترین آنان امامیه و اشاعره بودند. با توجه به ضرورت و اهمیت تعامل در مفهوم همگرایی و واگرایی دو فرقه امامیه و اشاعره، این مقاله در صدد بررسی تعامل فکری سیاسی این دو فرقه در عصر مورد بحث است.

تعامل فکری سیاسی

در اینجا به بررسی رفتارهایی پرداخته می‌شود که به طور مستقیم یا غیر مستقیم خاستگاه فکری سیاسی داشته‌اند و به تعبیری، اندیشه‌های سیاسی و رفتارهای سیاسی بین اشاعره و امامیه مورد پژوهش قرار می‌گیرد؛ زیرا بهترین شاهد بر تعامل فکری سیاسی آنان خواهد بود. همکاری با سلطان جائر، تقيه، خروج علیه حاکم مسلمان، جنگ با مسلمانان، جهاد و مانند آنها از مسائل مهم این بحث است که در ادامه مورد توجه قرار می‌گیرد.

همکاری با سلطان جائر

اشاعره پیرو اهل سنت و حدیث بودند که طبیعتاً نگاهی متفاوت با امامیه نسبت به خلافت و خلفای عباسی داشتند؛ بدین روی شاید مقایسه دیدگاه‌های آنان نتواند واقعیت را آن طور که بایسته است، بنمایاند؛ زیرا دیدگاه آنان برگرفته از شرایط موجود بوده است، اما به دلیل اینکه می‌توان از یک سو همین مسئله را

درباره امامیه نیز مطرح کرد و از طرف دیگر چاره‌ای جز این نیست، ضرورت بررسی اندیشه‌های آنان آشکار می‌شود.

اشعری بر این باور بود که در هر حال، مسلمان باید فرمانبردار حاکمان مسلمان باشد؛ حتی اگر آنان از دیانت و استقامت در راه دین بیرون روند، خروج و قیام علیه آنان با سلاح و شمشیر روا نیست و مسلمان باید از ورود در این‌گونه فتنه‌ها پرهیز کند (اشعری، ۱۳۹۷ ق. ج ۱، ص ۳۱)؛ و بر مسلمان است که از هر دعوت‌کننده به سوی بدعت و اهل هوی دوری و پرهیز کند (همان، ص ۳۳). این سفارش‌ها از سوی «اشعری» دلالت بر جایگاه حاکمان نزد آنان دارد؛ زیرا اهل سنت حاکم و خلیفه را فردی برگزیده از سوی مردم و صحابه و بزرگان دین می‌دانند که شأنیت دنیوی دارد و تنها برای اداره امور جامعه برگزیده شده است و حفظ کیان اسلام به وجود یک امیر و حاکم، بستگی دارد؛ بنابراین قیام علیه چنین فردی، تضعیف حکومت اسلامی است.

شاهد دیگر، گفتار فردی است که در صدد توجیه اشتباه و خطای حاکمان و خلفاست. ابوالخیر احمد بن اسماعیل قزوینی شافعی در نظامیه بغداد به وعظ می‌پرداخت و به اصول فکری اشاعره باور داشت. در روز عاشورا به او گفتند: یزید بن معاویه را لعن کن! گفت: او امام و مجتهد بود و در اجتهاد خود اشتباه کرده است. مردم با آجر به سوی او حمله بردند؛ از این رو پنهان شد و به قزوین کوچ نمود (ابن کثیر، ۱۴۰۸ ق. ج ۱۳، ص ۹). این حادثه از تقابل بین پیروان مکتب اشعری و شیعیان حکایت دارد و همچنین تعصب ابوالخیر و مکتب او را می‌رساند که با استناد به اجتهاد، هر خطاکاری را از پیامدهای رفتاری دور می‌دانند.

اندیشمندان مسلمان بر اساس شرایط سیاسی و اجتماعی با سیاستمداران همکاری یا تقابل داشته‌اند و همه آنان با شیوه یکسان با حاکمان برخورد نمی‌کرده‌اند، بلکه هر فرد با توجه به دیدگاه خود، چگونگی تعامل با حاکمان را پی‌ریزی می‌کرده است. اشاعره مانند امامیه دارای دوره حضور امام و یا عدم حضور را نداشته‌اند، گرچه رفتار سیاسی اجتماعی بنیانگذار مکتب آنان، دارای جایگاه ویژه خود بوده است؛ از این رو شاید درست باشد که اندیشه و رفتاری تقریباً یکسان مورد انتظار باشد، اما امامیه در دو دوره کاملاً متفاوت، دوره حضور امام و دوره غیبت را تجربه کردند و عالمان آنان در دوره غیبت تصمیم‌گیرنده بودند، اما اشاعره در این موقعیت قرار نگرفتند و برای آنان قبل و پس از حاکمیت آل بویه تفاوتی نداشت؛ اما برای امامیه همزمان با روی کار آمدن آل بویه، دوره غیبت امامان شیعه امامی آغاز شد و فرصتی نو فراروی شیعیان به وجود آمد تا از راه همکاری با آل بویه به تقویت شیعه بپردازند.

به نظر می‌رسد در این زمینه تفاوتی میان اشاعره و امامیه وجود داشته باشد؛ زیرا اساس تفکر امامیه پیش از دوره آل بویه، بر عدم همراهی با حاکمیت و خلافت بود و حاکمان اموی و عباسی را غیرمشروع می‌پنداشتند و همکاری شیعیان با دربار را مگر در شرایط خاص روا نمی‌دانستند؛ با این حال تفاوت دیدگاه و عملکرد امامیه، در زمینه همکاری با آل بویه و دیگر حکومت‌ها آشکار می‌گردد؛ و آل بویه نیز به همکاری عالمان و مردمان پیرو مذهب امامیه، نیاز بسیاری داشتند و به همین روی، دانشمندان امامی نزد آل بویه جایگاه بالایی داشتند. اما در هر صورت، نگاه مصلحتی به این تعامل در دو سوی جریان، بین

امامیه و آل بویه سبب شد همه سخنان و موضع‌گیری‌های عالمان امامی پذیرفته نشود و گاه با آنان برخورد شود و خواسته رقیبان امامیه، یعنی اشاعره و حنابله برآورده شود؛ مثلاً ممنوعیت برگزاری زیارت عاشورا و برخی مراسم شیعی دیگر، نمونه‌ای از این رویکرد مصلحت‌اندیشانه آل بویه است.

امامیه با وجود ابراز مخالفت با حاکمیت، با هدف دستیابی به قدرت برای همراه ساختن حاکمان یا اعمال نفوذ در دربار آنان، با آنان ارتباط نیز برقرار می‌کردند و تنها در مواردی که ضرورت نداشت، به دربار خلفا نزدیک نمی‌شدند؛ در ضمن همکاری امامیه، معمولاً بر اساس نظر امامان علیهم‌السلام بوده است؛ بنابراین نوعی هماهنگی میان آنان وجود داشته، اما هر فرد حنبلی بر اساس نظر خود به همکاری با حاکمیت می‌پرداخت که خود یکی از تفاوت‌های میان این دو گروه می‌باشد.

اشاعره حاکمیت خلفا را شرعی و درست می‌دانستند و حتی همکاری با خلفا و حاکمانی که جائز و ستمکار باشند نیز در دیدگاه آنها رواست که خود جایگاه رهبری نزد اهل سنت و اشاعره را می‌رساند، در حالی که جایگاه امام و رهبر نزد امامیه کاملاً متفاوت بود؛ دیگر اینکه در آغاز، رویکرد مصلحتی به همراه همگرایی، در میان پیروان اشعری بیشتر بوده و به تدریج در اواخر دوره آل بویه به دلیل رقابت تنگاتنگ با حنابله و ضعف آل بویه و عالمان امامی، رویکرد واگرایی شدت گرفت و حتی در برابر همفکر خود حنابله قرار گرفتند، و تقابل بین اشاعره و حنابله، بغداد و دربار خلافت را به بحران کشاند.

امامیه پس از عصر غیبت و ارتباط با آل بویه و ارتباط آل بویه با افکار معتزلی

و زیدی، شاهد تحولی در زمینه تعامل سیاسی با حکومت‌ها شد؛ چه اینکه فقه سیاسی شیعه، از ارتباط میان امامیه و این گروه‌ها متأثر بوده است. تحول فکری سیاسی و فقهی امامیه نیز در این دوره ظهور کرد؛ نمونه آن مسئله همکاری با سلطان جائر است که به تفکیک جائر شیعی و غیر شیعی پرداختند که با نوشته شدن کتابی به نام *رسالة فی العمل مع السلطان* به دست سید مرتضی، می‌توان شاهد تحول سیاسی مهمی توسط امامیه بود.

خروج علیه حاکم واکنشی منفی است که به منظور براندازی حاکمیت صورت می‌گیرد و نفوذ در دستگاه حکومتی و همکاری با آنان برای احقاق حقوق پیروان و همکیشان انجام می‌شود و می‌توان گفت همکاری از لحاظ رتبی یک مرتبه پایین‌تر از خروج علیه حکومت است. نگاه مثبت به جریان امور، در همکاری ظهور بیشتری دارد، اما در خروج، نگاه منفی و رویکرد اصلاح‌ناپذیری حکومت، غلبه دارد. در میان اندیشمندان امامی، سید مرتضی به تبیین کلامی و کاربردی بحث همکاری با حاکم جائر پرداخت و با استناد به قرآن، نهج البلاغه، رفتار و گفتار امامان علیهم‌السلام این مسئله را در میان شیعیان جا انداخت (سید مرتضی، ۱۴۰۵ ق، ج ۲، ص ۹۴).

نمونه‌ای از همکاری عالمان اشعری با خلافت چنین است: *عضدالدوله*، ابوبکر محمد بن طیب اشعری، معروف به باقلانی را نزد امپراتور روم فرستاد تا پاسخ نامه او را بدهد. باقلانی هنگام ورود نزد امپراتور روم، زمین را نبوسید و با عظمت و جلال بر او وارد شد (ابن اثیر، ۱۴۱۵ ق، ج ۷، ص ۴۰۱ / ابن کثیر، ۱۴۰۸ ق، ج ۱۱، ص ۳۵۰).

به نظر می‌رسد همکاری عالم برجسته اشعری با عضدالدوله بویهی برخاسته از همان نگرش کلی او درباره حاکمان و خلفاست؛ گرچه عضدالدوله نیز ممکن است اهداف آشکار و پنهانی داشته باشد و مثلاً برای متعادل ساختن قدرت بین امامیه و اهل سنت، چنین فردی را اعزام کرده باشد.

با توجه به مباحث بالا، باید گفت: اشاعره نسبت به حاکمیت نگاه مثبت داشته و در اواخر دوره آل بویه این رویکرد تقویت شده است؛ گرچه این رویکرد در زمینه تعامل با فرقه‌ها و به‌ویژه فرقه‌های اهل سنت تعدیل نشد و برخوردهای بسیار تندی از آنان نسبت به حنابله نقل شده است؛ با این حال رویکرد امامیه پیش از دوره آل بویه از اشاعره تندتر بود و جنبه منفی نگاه آنان در تعامل با حکومت‌ها روشن بود، اما در دوره آل بویه نگاه امامیه نسبت به حاکمیت تغییر بنیادی یافت و حتی نسبت به فرقه‌های شیعی و سنی تعدیل شد؛ در نتیجه می‌توان رویکرد هر دو فرقه را در تعامل سیاسی در این دوره بر اساس یک سیاست دانست؛ گرچه در تبیین این سیاست و عملکرد و شیوه تحقق آن، تفاوت‌هایی بین آنان وجود داشته است.

تقیه

تقیه از جمله مسائل اساسی مذهبی بوده که گونه‌ای رنگ سیاسی نیز در آن آشکار است؛ به ویژه زمانی که تقیه در روابط بین فرقه‌ای و در ارتباط با حاکمان مطرح باشد.

گفتنی است نگرش فرقه‌های اسلامی درباره «تقیه» مختلف بوده است: امامیه

به ضرورت و درستی آن در پاره‌ای از شرایط سیاسی، اجتماعی و مذهبی باور دارد و به تعبیری، تقیه را امر واجب می‌داند که انجام آن در زمان تسلط ظالمان و ستمگران، یک حکم است و هر کس با آن مخالفت کرده و خطری به جان، مال و آبروی مسلمانی وارد گردد، از فرقه امامیه بیرون رفته است (صدوق، ۱۴۱۸ ق، ص ۵۱). تأکید بر تقیه به اندازه‌ای است که امام صادق علیه السلام ترک‌کننده تقیه را به مثابه ترک‌کننده نماز دانسته است (همان)؛ البته این نکته نیز بیان شده که اگر در نتیجه تقیه، خون مسلمانی در خطر باشد، عمل به آن درست نیست (مفید، ۱۴۱۰ ق، ص ۸۱۱) و باید بدون رعایت تقیه، برای حفظ خون مسلمان اقدام نمود. بر اساس این دستور مؤکد امامان علیهم السلام، بازکاوی عملکرد و رفتار پیروان مذهب امامیه در دوره آل بویه مهم است؛ چه اینکه از بررسی رفتار آنان بر اساس تفکر و اندیشه مذهبی امامیه در رابطه با تقیه، دورنمای مناسبی ارائه می‌گردد.

گروه‌های اهل سنت، تقیه را به عنوان یک اصل مذهبی و یا سیاسی باور نداشتند؛ زیرا آن را زمینه‌ساز نفاق در جامعه می‌دانستند. اشاعره نیز بر اساس همین عقیده تقیه را درست نمی‌دانستند؛ البته شاید به دلیل عنایت اشعری به ابن حنبل، او نیز بر این باور باشد که تنها در سرزمینی که مشرکان تسلط دارند، تقیه رواست و در غیر آن، نه ضرورت دارد و نه جایز است (محمود محمد، ۱۴۰۶ ق، ص ۹۱)؛ بنابراین در سرزمین‌های اسلامی تقیه و پنهان کردن باور خویش جایز نیست.

اشعری در یکی از کتاب‌های خویش گفته است: در زمینه تقیه بین مسلمانان اختلاف نظر وجود دارد: شیعیان به جواز آن باور داشته و اینکه: امام می‌تواند

بر اساس تقیه، کفر و فسق را آشکار کند و یا به آنها راضی باشد و در این زمینه به عمل پیامبر ﷺ در دوران مکه استناد می‌کنند؛ اما دیگران آن را بر پیامبر ﷺ و امام روا نمی‌دانند (اشعری، ۱۳۶۹ ق، ج ۱، ص ۴۷۰). ظاهر گفته اشعری این است که غیر شیعه و به‌ویژه اهل سنت، به طور کلی با مسئله تقیه مخالف هستند. این رفتار در اواخر دوره آل بویه به اوج خود رسید و اشاعره در برابر حنابله با خشونت برخورد کردند و کشمکش بین آنان تا مدت‌ها پس از آل بویه نیز ادامه داشت.

با یک بررسی تاریخی در این زمینه می‌توان گفت: اشاعره بر اساس نظر مکتب خود به تقیه عمل ننموده و بارها به مخالفت با امامیه و حتی فرقه‌های اهل سنت پرداختند، اما امامیه گاه بر اساس دیدگاه مکتب خود بر اساس تقیه عمل کرده‌اند؛ زیرا آنان تقیه را در شرایط وجود خطر برای جان، مال و ناموس مسلمانان واجب می‌دانستند و در نتیجه، تقیه نکردن آنان در دوره آل بویه برگرفته از اقتدار شیعیان بوده است؛ اما پس از سقوط حکومت آل بویه و قدرت یافتن حنابله و اشاعره و تضعیف شیعیان و عالمان امامی، برخوردهای تعصب‌آمیزی که درگیری و خونریزی در پی داشته باشد، درست نبوده است؛ برای مثال در عاشورای سال ۴۵۸ قمری مردم محله کرخ، مغازه‌های خود را بسته، زنان را حاضر کردند و بر اساس سنت خود به نوحه‌گری بر حسین [علیه السلام] پرداختند و سبب اختلاف با اهل سنت شدند؛ و مردم محله کرخ از خلیفه عذرخواهی کردند و خلیفه توقیعی درباره کفر کسانی که صحابه را سب و بدعت را آشکار کنند، صادر کرد (ابن کثیر، ۱۴۰۸ ق، ج ۱۲، ص ۹۳)؛ بنابراین پذیرفتنی است که برخی شیعیان امامی تندرو به چنین

اقداماتی دست زده و با جریان سازی، در صدد فراهم آوردن شرایط برای انجام سنت های خود بودند.

از سوی دیگر خلفا و حاکمان بویه نیز در نهایت، برای حفظ کیان حکومت خود، با همه فرقه ها برخورد می کردند؛ مثلاً در سال ۳۹۳ قمری عمید الجیوش به دلیل وقوع فتنه بزرگ در بغداد و فعالیت زیاد عیاران و اختلاف شیعه و سنی، برگزاری مراسم مذهبی شیعیان و سنیان را ممنوع نمود و از جمله برگزاری مراسم عزای بر حسین [علیه السلام] را منع کرد و همچنین جاهلان سنی باب بصره و باب شعیر را از برگزاری عزای بر مصعب بن زبیر منع نمود و حتی شیخ مفید را تبعید کرد (همان، ج ۱۱، ص ۳۳۲ / همو، ۱۴۱۵ ق، ج ۸، ص ۲۶)؛ بنابراین در صورت وجود خطر برای قدرت آنان، حتی با گروه های اهل سنت نیز برخورد صورت می گرفته است.

در حقیقت هر دو گروه امامیه و اشاعره در صدد اجرای اصل امر به معروف و نهی از منکر بودند که سبب بروز تنش هایی در بغداد شد؛ با این تفاوت که اشاعره اصلی فراتر از امر به معروف که حاکم بر این اصل باشد، نداشتند، اما در باور امامیه اصلی مهم تر از امر به معروف به نام تقیه وجود داشت که در اولویت قرار داشت؛ زیرا در نبود شرایط تأثیرگذاری، اجرای امر به معروف روا نیست؛ پس عمل به تقیه در اولویت بود؛ و در مجموع باید گفت این مسئله نه تنها به تعامل فکری سیاسی این دو فرقه کمک ننمود، بلکه در افزایش چالش و بحران و در نهایت تقابل سیاسی آنان تأثیرگذار بود.

خروج و قیام

در زمینه خروج علیه حاکم مسلمان جائر، بین این دو فرقه اختلاف اساسی وجود دارد که برگرفته از باورهای اعتقادی دو گروه است. نمونه آشکار برای حاکم جائر و غیرمشروع، یزید بن معاویه است که امامیه او را امام نمی‌دانسته و برخورد و قیام علیه او را درست می‌پنداشتند. اشعری می‌گوید: «در بین مردمان مسلمان نسبت به امامت یزید اختلاف جدی وجود دارد، برخی به استناد اجماع مسلمانان، او را امام خود و بیعت او را درست دانستند و تنها حسین بن علی [ع] برخی امور را بر او خرده گرفت. گروهی دیگر از مسلمانان او را امام دانسته و قیام حسین [ع] را اشتباه دانستند و گروهی نیز او را امام نمی‌پندارند» (اشعری، ۱۳۶۹ ق. ج ۱، ص ۴۷۱).

به نظر اشاعره در هر حال مسلمان باید فرمانبردار حاکمان مسلمان باشد و اگر آنان از حالت استقامت در راه دین بیرون روند، خروج بر ایشان با سلاح و شمشیر روا نیست و باید از ورود در این گونه فتنه‌ها پرهیز کرد (اشعری، ۱۳۹۷ ق. ج ۱، ص ۳۱)؛ و تأکید دارند که بر مسلمان است تا از هر دعوت‌کننده به سوی بدعت و اهل هوئی دوری و پرهیز کند (همان، ص ۳۳). به نظر اشاعره قیام با شمشیر و جنگ و فتنه روا نیست، اما دعوت امام مسلمانان به اصلاح جایز است؛ ولی با این حال خروج با شمشیر علیه آنان جایز نیست و جنگ در فتنه روا نمی‌باشد (اشعری، ۱۳۶۹ ق. ج ۱، ص ۲۵۹).

امامیه در بحث راه‌های اثبات امامت، خروج را به عنوان یکی از این راه‌ها پذیرفته‌اند؛ زیرا در دیدگاه آنان امام از سوی خدا منصوب شده و شرایط خاصی

برای او وجود داشته است؛ بنابراین معنای دیگر خروج، بیرون رفتن از اسلام و بندگی خداوند است. امام به دلیل جایگاه الهی برای راهنمایی و هدایت مردم منصوب شده است و این هدایت امور سیاسی و اجتماعی را نیز دربر می‌گیرد، اما عملکرد امام در این زمینه بر اساس شرایط زمان تنظیم خواهد شد؛ با این شرایط، گفتار و رفتار امام به دلیل عصمت، حجت و اعتبار دارد و معیاری برای گفتار و رفتار دیگران است. به نظر امامیه در صورت عدم حضور امام منصوب و ظلم و ستم حاکم، خروج و قیام در برخی زمان‌ها جایز و در پاره‌ای از اوقات واجب است.

جهاد

مبارزه و جهاد با دشمن و مخالف، از فعالیت‌هایی است که جنبه سیاسی و مذهبی داشته، برخی ادیان به آن توجه داشته‌اند. دین اسلام نیز به دلیل فراگیر بودن ابعاد آن، به جهاد توجه ویژه کرده است. بسیاری از دستورها و سفارش‌های دین اسلام به مسائل حکومتی ارتباط دارد و یکی از مسائل مهم هر حکومت، مبارزه با دشمن و مخالف است؛ و این رویه‌ای بوده که از همان صدر اسلام توسط مسلمانان به آن عمل می‌شده است؛ زیرا آیات و سنت پیامبر ﷺ روی آن تأکید فراوانی داشته است؛ از سوی دیگر، این اصل مهم به فرقه و گروه خاصی اختصاص نداشته است و همه آنان به جهاد به عنوان یک امر مقدس و ضروری می‌نگریسته‌اند و در آن شرکت می‌کردند؛ به گونه‌ای که پیروان علی علیه السلام در زمان خلفا، با وجود باور به غصب خلافت توسط آنان، به منظور بهره‌برداری از ارزش معنوی جهاد، در کنار دیگر مسلمانان پیرو خلفا، همکاری می‌کردند.

بدیهی است هر فرقه‌ای بر اساس اندیشه‌های مذهبی و سیاسی خود، در زندگی اجتماعی نسبت به مسائل مختلف، رفتاری متناسب با آن در پیش می‌گیرد؛ از این رو اشاعره به دلیل پذیرش مشروعیت و درستی خلافت خلفا - حتی اگر آنها در امر اداره جامعه اسلامی به ستم عمل نمایند - نگرشی مثبت به این مسئله داشته و همراهی فکری آنان از سوی ایشان طبیعی است. در این زمینه اشعری بر این باور است که جهاد علیه مشرکان، بر مسلمانان واجب است و این وجوب از آغاز رسالت پیامبر ﷺ تا مبارزه با آخرین گروه در برابر دجال ادامه خواهد داشت (همان).

در منبعی دیگر چنین آمده که جهاد به همراه مسلمانان علیه کافران سنت است و تحمل و صبر بر هر آنچه سلطان انجام می‌دهد - چه آن عمل جور باشد و چه عدل - در زیر پرچم او سنت است و حتی در صورت انجام اعمال جائزانه، خروج با شمشیر علیه او روا نیست (ملطی شافعی، ۱۴۱۸ ق، ج ۱، ص ۱۶-۱۷)؛ بنابراین دیدگاه اشاعره در این زمینه روشن است؛ از سوی دیگر بر اساس این تعبیر و تأکیدها می‌توان گفت: اشاعره مانند مذاهب دیگر، جهاد را به عنوان اصل مهم و اولیه می‌پنداشتند و آن را یک ضرورت مصلحتی نمی‌دانستند.

اما نگرش امامیه با اشعریان متفاوت بود: امامیه جهاد را در دوره حضور با اجازه امام علی (ع) درست می‌دانستند و در دوره غیبت نیز وجود اجازه امام، نایب خاص و یا فرد منصوب از سوی ایشان ضرورت دارد و رفتن به جهاد بدون این مجوزها را روا نمی‌دانستند (خویی، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۳۶۴)؛ به تعبیری باید گفت: امامیه بر اساس نظر شرعی و اولیه خود عمل نکردند، بلکه مصلحت اسلام و

مسلمانان را در نظر گرفته و حضور در جهاد را به عنوان یک ضرورت ثانوی انجام دادند و حتی آن را بدین گونه توجیه می‌کردند که شیعیان بر اساس یک دستور کلی از سوی امام معصوم زمان خود، به همکاری با سلاطین روی آورده‌اند و در حقیقت پذیرش مسئولیت و کارها در این مسائل با اجازه امام بوده است؛ پس همکاری آنان شرعی است.

نکته مهم و مورد توجه اینکه امامیه به مسئله جهاد در کتاب‌های خود اشاره و تصریح داشته‌اند، اما به نظر می‌رسد این مسئله بر اساس فرایندی دچار تحول شده است و با گذشت زمان، مسئله جهاد به صورت شفاف‌تر و مفصل‌تری مطرح شده است؛ مثلاً در کتاب الهدایة صدوق بحث جهاد به طور بسیار مختصر، بدون ذکر ضرورت اجازه از امام آورده شده است (صدوق، ۱۴۱۸ ق، ص ۵۹). حلبی نیز در کتاب الکافی به اجازه امام تصریح نکرده است (حلبی، [بی‌تا]، ص ۲۴۵)، اما طوسی مفصل‌تر به آن پرداخته و بر ضرورت کسب اجازه از سوی امام یا منصوب از سوی امام برای جهاد تأکید کرده است (طوسی، ۱۴۰۰ ق، ص ۳۱۲ / همو، ۱۳۷۸ ق، ج ۲، ص ۲ / همو، [بی‌تا]، ص ۲۸۹).

این مسئله برخاسته از عدم باور به جهاد نبوده، بلکه به دلیل عدم نیاز به صورت مختصر مطرح شده است. به نظر می‌رسد امامیه از دیگر فرقه‌ها در این زمینه متأثر شده و تعامل فکری، در طرح مفصل‌تر آن وجود داشته است؛ به‌ویژه آنکه امامیه در مراحل نخستین با حاکمان تعامل سیاسی نداشتند و به تدریج همکاری با حاکمان و گاه آمادگی برای حضور فعال در دربار آنان، امامیه را به طرح مباحث فکری سیاسی کشانده است.

چالش‌های فراروی اشاعره

هر مذهب و مکتب در رقابت‌های سیاسی و فکری دچار بحران‌ها و مشکلاتی می‌شود که گاه برون آمده از اندیشه و یا رفتار پیروان خود است که بر اساس توانمندی اندیشه و تدبیر بزرگان و موقعیت رقیبان، سرانجامی برای آن رقم می‌خورد. در اینجا به بررسی چالش‌ها و بحران‌های اشاعره پرداخته می‌شود.

۱. مخالفت صاحب‌منصبان

در دوره آل بویه، وزیران و صاحب‌منصبان آنان به دلیل همراهی با افکار و اندیشه‌های امامیه و معتزله، در برابر اهل سنت قرار گرفتند؛ به‌خصوص که منصب بسیار مهم «نقابت» نیز جایگاه مهمی یافت و برخی عالمان امامی و شیعی با پذیرفتن این منصب در جهت تحقق باورهای شیعه گام برمی‌داشتند. این مسئله پس از سقوط آل بویه نیز ادامه یافت، با این تفاوت که رقیب آنان حنابله بودند؛ مثلاً در زمان عمیدالملک کندی (۴۱۶-۴۵۶ ق) وزیر قدرتمند سلجوقی، طرفداری از معتزله و لعن اشاعره و اهل سنت رواج داشت (شوقی، ۲۰۰۰ م. ص ۱۶۸). به دلیل اقدام عمیدالملک بین معتزله و اشاعره فتنه‌هایی رخ داد و کم‌کم به مناطق دیگر در شام، حجاز و عراق نیز کشیده شد و در نهایت امام حرمین به حجاز گریخت و این فتنه حدود ده سال ادامه داشت. برخی بزرگان اشعری مانند قشیری صوفی در سال ۴۶۶ هجری زندانی شدند و در نهایت سلطان مجبور شد از اشاعره پشتیبانی نماید و پس از عمیدالملک، نظام‌الملک وزیر گردید و مذهب اشعری قدرت یافت و نظامیه‌ها را ایجاد کرد (همان، ص ۱۶۹).

۲. تعصب حنابله سنتی

اشاعره در آغاز، جایگاهی نداشتند و به تدریج با گرایش برخی اندیشمندان اهل سنت مانند باقلانی، قشیری و اسفراینی موقعیت مناسبی یافتند؛ اما در رقابت سیاسی و فکری موجود در بغداد، پیروان مکتب اشعری در کنار حنابله به مخالفت با امامیه و معتزله پرداختند؛ با این حال مسئله‌ای دامنگیر اشاعره شد که شاید تا حدودی با اندیشه‌های آنان سازگاری نداشت و آن، تندروی و تعصب شدید حنابله بود که پیروان اشعری را به عنوان همکار خویش به درگیری و نزاع با رقیبان کشاند (ابن عساکر، ۱۴۰۴ ق، ج ۱، ص ۱۶۳). یکی از شواهد این مسئله، تسلط نسبی خلافت عباسی بر آل بویه در اواخر دوره آل بویه به‌ویژه در قرن پنجم است که در نتیجه آن همراهان آل بویه، یعنی امامیه و معتزله جایگاه سیاسی خود را از دست دادند و به تدریج اختلاف‌های حنابله و اشاعره نمود یافت و حتی گاه به درگیری‌های خشونت‌باری کشیده شد؛ بنابراین می‌توان گفت: اختلاف بین آنان پیش از این نیز وجود داشته، اما به دلیل قدرتمندی رقیبان، بر نقاط اشتراک تأکید داشتند که خود شاهی بر بحث انسجام و تقریب بین مذاهب است.

۳. اتهام‌های فکری

یکی از مسائلی که یک فرد یا گروه را از فعالیت و توانمندی بایسته و درخور آن بازمی‌دارد، اتهام‌های سیاسی و دینی است. اتهام در دین، سبب مقابله و موضع‌گیری یک گروه مهم و اثرگذار جامعه، یعنی عالمان و رهبران دینی در برابر آنان شده و معمولاً حاکمان نیز از آن پشتیبانی کرده و در نتیجه چالشی مذهبی و دینی، به چالشی سیاسی تبدیل می‌گردد که در پی آن، سرانجامی آشکار برای این

گروه رقم خواهد خورد. اتهام سیاسی نیز سبب درگیری و چالش با حاکمیت می‌گردد و با از دست دادن موقعیت سیاسی، توان حضور در مراکز علمی و مذهبی نیز از آنان گرفته خواهد شد. در تاریخ، نمونه‌های فراوانی از اتهام زندیق بودن و ارتباط با دولت‌ها و حکومت‌های رقیب برای برخی پیش آمده که در نهایت، آسیب فراوانی متوجه این افراد نموده است.

از خرده‌هایی که بر اشعری گرفته می‌شد، گفته و باور او مبنی بر عدم توانایی خدا در ازل بر انجام افعال، می‌باشد (ابن تیمیه حرانی، ۱۴۲۱ ق، ج ۲، ص ۱۶۲) که در این صورت عقل را در تفسیر دین دخالت دادند؛ بنابراین اشاعره در این دوره از یک سو به عقلگرایی و دورویی متهم شدند، زیرا بی‌گمان برخی از آنان پیروان مکتب اعتزال بوده و تنها در برخی موارد به دورویی کشیده شده‌اند؛ ضمن آنکه به نظر حنابلہ، اشاعره از عقل‌محوری در تفسیر دین دوری نکرده‌اند؛ از سوی دیگر ایشان به خروج از دین، به دلیل باور به اتمام رسالت و پیامبری رسول خدا ﷺ پس از درگذشت ایشان نیز متهم بودند که در نهایت این مسائل سبب شد برخوردهایی از سوی مخالفان نشان نسبت به آنان صورت گیرد.

۴. تعصب شدید پیروان

هر مکتبی در فرایند روزگار، در میان پیروان خود شاهد تحولاتی فکری و سیاسی خواهد بود؛ و این مسئله‌ای بدیهی است که همه فرق‌های اسلامی به گونه‌ای دچار آن گردیده، پایه‌گذار انشعاب در میان فرق‌های خود شده‌اند. در میان پیروان مذهب اشعری نیز چنین مسائلی وجود داشته و می‌توان آن را به عنوان یکی از شواهد مهم و اثربخش در بروز چالش فراروی آنان برشمرد؛ برای مثال گفته‌های

غزالی را می‌توان شاهد آورد.

غزالی (۵۰۵ ق) از عالمان اشعری است که باور داشت: آنچه در کتاب و سنت آمده باید با هر دلیلی اثبات شود، لذا در برخی مسائل با اشعری و ماتریدی مخالف بود؛ به همین دلیل برخی پیروان اشعری به دلیل تعصب نسبت به رهبر خود و اندیشه‌های او، با غزالی مخالفت کردند و حتی برخی او را به الحاد و کفر متهم نمودند. غزالی در رساله‌ای به نام فیصل التفرقه بین الاسلام و الزندقه در واکنش به اتهام برخی همکیشان خود گفته است: «اعتراض گروهی از حسودان، برخاسته از این است که پنداشته‌اند ما با مذهب اصحاب مخالفیم و ارائه نظری جدید، حتی در مسائل کوچک و غیر مهم، خروج از مذهب اشعری است و حتی اگر به اندازه یک دانه جو باشد، سبب کفر خواهد بود» (ابوزهره، ۱۳۸۴، ص ۲۸۴).

غزالی می‌گوید چرا باقلانی به سبب مخالفت با اشعری به کفر سزاوارتر نباشد؟ چرا درک حقیقت به یکی از آن دو اختصاص یافته است نه دیگری؟ اگر معیار، تقدم زمانی باقلانی است، معتزله بر اشعری تقدم دارند و اگر معیار علم آنان است، پس با کدام سنجش، مراتب علم و دانش من سنجیده شده است؟ اگر اختلاف باقلانی با اشعری جزئی و در نتیجه بدون اشکال است، آیا اختلاف معتزله و اشاعره نیز چنین است؟ (همان، ص ۲۸۵) غزالی با این انتقادات، آزاداندیشی خود را رقم زد و بر این تأکید داشت که او اهل تقلید و پیروی صرف نیست.

اما باید توجه داشت که سخن غزالی به طور کلی درست نیست؛ زیرا ابو حامد اسفراینی بزرگ شافعی و ابن حامد امام حنابله بر باقلانی درباره نسبت بدعت به اشعری ایراد گرفتند و در نتیجه، باقلانی در رد نسبت بدعت از اشعری، کتابی

نگاشت (ابن تیمیه حرانی، ۱۳۹۲ ق. ج ۲، ص ۳۳۱)؛ بنابراین پیش از خرده‌گیری بر غزالی، بر باقلانی - که مفسر و تبیین‌کنندهٔ مکتب اشعری بود - نیز خرده گرفته بودند و این مسئله نشان‌دهندهٔ جایگاه اشعری نزد اهل سنت است.

تعامل یا تقابل امامیه و اشاعره

در بررسی تعامل فکری سیاسی امامیه و حنابله، به نظر می‌رسد در بیشتر موارد، تعاملی برخاسته از تأثیرگذاری طرفینی بین آنها نبوده است و تنها اشتراکاتی در برخی موضوعات فکری داشته‌اند و شاید در چند مورد به صورت احتمال و به عنوان یک فرضیه که تاکنون شواهدی برای آن یافت نشده، قابل طرح باشد؛ اما نکتهٔ مهم اینکه گرچه اشاعره و حنابله در یک سوی مبارزهٔ فرقه‌ای میان تشیع و تسنن قرار داشتند و به دلیل اشتراکاتی با حنابله برای جلوگیری از فعالیت گستردهٔ تشیع و عالمان آنان، با هم در یک گروه قرار گرفته بودند، اما در شیوهٔ رفتاری و گاه اندیشه‌ها با یکدیگر تفاهم و سازگاری نداشتند.

بنابراین باید گفت: اشاعره از راه مناظره، گفت‌وگو، ردیه‌نویسی و برخی امور دیگر، به مقابله با تشیع و جریان امامیه و معتزله پرداختند و در هر صورت تعامل چندانی بین آنان وجود نداشته است؛ اما نکتهٔ اصلی اینکه: اشاعره از درون اعتزال برخاستند و پس از جدایی از معتزله برخی مسائل عقلگرایی را رها نکردند؛ بنابراین بر خلاف حنابله که به طور کلی از اعتزال دوری نمودند، نقاط اشتراکی با آنان داشتند؛ از سوی دیگر اندیشه‌های اشاعره در پاره‌ای موارد با امامیه سازگاری داشت که بر محور پیوند میان عقل و نقل است؛ زیرا امامیه نیز بر همین باور بودند؛ از دیگر سو اشاعره با حنابله در زمینهٔ حفظ جایگاه سنت و حدیث،

اشتراک نظر داشتند و در این باره از ابن حنبل اثر پذیرفته بودند. مکتب اشاعره در دوره آل بویه موفق‌تر از دیگر فرقه‌ها بود و توانست جریان امور را به تدریج به سوی خود جذب نماید؛ این تحول پیامدهایی داشت که در ادامه بدان می‌پردازیم.

پیامدهای مکتب اشاعره

پیدایی و پذیرش یک اندیشه و فکر، برخاسته از یک نیاز است که گاه افق آینده در این رویکرد تأثیرگذار است و برای رسیدن به مطلوبی فراتر از وضع موجود، تلاش می‌شود؛ و گاه برخاسته از بحران و تلاشی به منظور رهایی از پیامدهای تخریب‌کننده است؛ به تعبیری دیگر زمانی برای رسیدن به جایگاه و مرتبه بالاتر و زمانی برای خلاصی از مشکلات، اندیشه‌هایی مطرح می‌شود؛ اما در هر صورت پس از پیدایش و شکل‌گیری آن فکر و تبدیل شدن به یک مکتب، پیامدها و دستاوردهایی نیز خواهد داشت؛ به‌خصوص اینکه بررسی مقدار دستیابی به اهداف، پیش از پیدایی بسیار ضروری است. در این زمینه مناسب دیده شد وضعیت مکتب کلامی اشاعره پس از توسعه و گسترش نیز مورد بررسی اجمالی قرار گیرد تا زمینه بهتری برای بررسی تعامل آنان با امامیه فراهم گردد؛ زیرا امامیه در دوره آل بویه در بروز و ظهور حوادث نقشی محوری داشته و از سویی در تقابل با اهل حدیث و از جمله حنابله و اشاعره بودند. با این وصف، توجه به پیامدهای گسترش مکتب اشعری در تبیین تعامل کمک مؤثری خواهد بود. در ادامه مهم‌ترین پیامدها را از نظر می‌گذرانیم.

۱. چالش فراروی فلسفه

دانش فلسفه از دانش‌هایی است که با کاربرد عقل و منطق ارتباط تنگاتنگ دارد و از سویی اشاعره نسبت به کاربرد وسیع و گسترده آن برای درک مسائل فرامادی مخالف بودند و در حقیقت اشعری برای اعتراض به چنین کاربردی، از معتزله جدا شد؛ بر این اساس می‌توان گفت: مکتب فکری اشعری با رویکرد حدیثی و سنتی خود، فلسفه را در تنگنا قرار داد و غزالی که خود زمانی از فیلسوفان به شمار می‌آمد، با آن به مخالفت برخاست و در این زمینه نسبت به دیگر عالمان اشعری تلاش بیشتری کرد (لنگرودی، ۱۳۶۸، ص ۱۵۵).

برخی فلسفه فارابی را آموزه‌ای از حکمت ارسطویی و نوافلاطونی دانسته‌اند که رنگ اسلامی و به‌ویژه شیعی دوازده امامی آن آشکار است (شریف، ۱۳۶۷، ص ۴۰۰) و برخی نیز این سینه را شیعه دانسته‌اند (کربن، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۲۹-۲۳۰).

۲. رکود اجتهاد

با رویکردهای عقلانی در بین عالمان و اندیشمندان مسلمان، به تدریج تفسیر و تبیین متون دینی نیز بر اساس برداشت‌های عقلی و درک بشری صورت گرفت و زمینه اجتهاد اصطلاحی فراهم شد و عالمان قاری و محدث به «فقیهان» تغییر نام داده، روند علوم و دانش‌های اسلامی با اجتهاد و ارائه نظر و برداشت‌های عالمان همراه شد. امامیه نیز در این زمینه با اجتهاد همراهی کردند؛ به‌ویژه آنکه پس از غیبت صغری ارتباط شیعیان با امام قطع شد و نیاز به اجتهاد فزونی یافت. اما اشاعره با روند دیگری با این جریان به مخالفت برخاستند و به احتمال بسیار به دلیل تلاش حنابله و اشاعره در این دوره، اجتهاد به فراموشی سپرده شد و در

نتیجه عالمان و اندیشمندان مسلمان به تقلید و پیروی بدون تحقیق کشانده شدند (لنگرودی، همان، ص ۱۵۶)؛ البته گفتنی است امامیه نیز در قرن پنجم هجری به تقلید و پرهیز از اجتهاد کشیده شدند و شاید این مسئله تحت تأثیر تعامل بین آنان و اشاعره و حنابله باشد.

۳. پشتیبانی نظری از خلافت

سیاستمداران وقت، به تدریج از اشاعره پشتیبانی نمودند که به احتمال زیاد این پشتیبانی برخاسته از نظریه اشاعره درباره حکومت اسلامی است که سبب موفقیت آنان در همراه نمودن حاکمان با اندیشه و مذهب شد؛ زیرا آنان بر این باور بودند که اطاعت از حاکم عادل و فاجر در هر صورت واجب است و گرفتن قدرت از راه غلبه و قیام علیه حکومت ممنوع و نادرست است؛ مثلاً رابطه نظام الملک، غزالی، امام الحرمین عبدالملک جوینی (۴۷۸ ق)، فخر رازی (۶۰۶ ق) و عضدالدین ایچی با حاکمان زمان خود نمونه‌ای از این همکاری است (همان). نمونه بسیار مهم آن نیز ماوردی است که مانند ابن فراء حنبلی کتابی با عنوان الاحکام السلطانیة به قلم آورد و با این اقدام خود، از سلطنت و خلافت پشتیبانی فکری و نظری کرد.

۴. چالش جدی عقلگرایان

معتزله در قرن چهارم جایگاه خود را از دست دادند و اشاعره قدرت یافتند و از حمایت زمامداران نیز برخوردار شدند. اشعری پیروان خود را به مناطق مختلف فرستاد تا با دشمنان پیکار کنند؛ لذا بیشتر عالمان به او لقب امام اهل سنت و

جماعت دادند. گرچه پس از اشعری برخی مانند ابن حزم با او، به دلیل جبرگرایی و سلب اختیار بندگان مخالفت کردند. اما به تدریج مخالفت عالمان کم شد و پیروان اشعری قدرت یافتند (ابوزهره، ۱۳۸۴، ص ۲۸۰)؛ بنابراین با شکل‌گیری و رشد مکتب اشعری، چالش جدی در برابر معتزله و عقلگرایان به وجود آمد.

۵. غرور در جایگاه مذهبی

یکی از مشکلاتی که فراروی همه فرق‌ها و گروه‌ها وجود داشته و معمولاً زمینه‌ساز تعصب، درگیری، خشونت و تقابل است، غرور در حقانیت خود است؛ به گونه‌ای که هیچ‌گونه احتمالی، حتی در کوچک‌ترین مسئله برای حقانیت رقیب داده نمی‌شود و هر کس اندیشه‌ها و عملکرد خود را با واقعیت سازگار می‌داند و تصور می‌کند دیگران تماماً در اشتباه و گمراهی به سر می‌برند. نتیجه چنین رویکردی، کوتاه نیامدن و اصرار بر پذیرش افکار خود توسط طرف مقابل است. همه این مسائل زمینه واگرایی را فراهم آورده و شدت آن روز به روز بیشتر می‌شود.

برای نمونه، اشاعره از این روحیه برخوردار بودند؛ مثلاً عبدالقاهر بغدادی از بزرگان این مذهب، گاه اسامی افراد و گروه‌ها را نیز از راه صنایع لفظی و غیر آن، در جهت تحقیر و استهزای مخالفان به کار می‌برد (بغدادی، ۱۹۷۷، ص ۶۵-۶۴ / بغدادی، ۱۹۸۶، ص ۲۷) و هدف اصلی او اثبات این اصل بود که: امامان و دانیان امت مسلمان در همه علوم، تنها از میان پیروان اشعری ظهور کرده‌اند (بغدادی، ۱۹۷۷، ج ۲، ص ۶۵-۶۲ / بغدادی، ۱۹۸۶، ص ۵۶).

گفتنی است این مسئله و مشکل برای بسیاری از فرق‌ها و گروه‌ها رخ می‌دهد

و اگر هر فرقه‌ای بر حقانیت خود اطمینان و باور نمی‌داشت، انشعاب و اختلافی پیش نمی‌آمد و در نتیجه، اصل باور هر فرد نسبت به درستی اندیشه‌های خود پذیرفتنی و طبیعی است؛ اما سخن درباره افراط و تفریط است که برخی فرقه‌ها خود را حق قطعی و دیگران را باطل قطعی می‌پندارند و احتمال درست بودن برخی اندیشه‌های دیگران را نمی‌دهند؛ در حالی که به طور یقینی می‌توان گفت وجود اشتباه در باورهای همه افراد و مذاهب یک امر مسلم و پذیرفتنی است. در این زمینه باید گفت: برخی افراد امامی نیز با این مشکل مواجه بودند و به دلیل عدم پذیرش احتمال درستی باور رقیبان خود، با تعصب شدید برخورد می‌کردند و برخی مسائل چالش‌برانگیز از همین مسئله سرچشمه گرفته است.

۶. تضعیف حنابله

ابواسحاق نامه‌هایی به نظام‌الملک نوشت و از کارها و فتنه‌های حنابله شکایت کرد. نظام‌الملک به فخرالدوله نامه نوشت که بر حنابله و دشمنان ابن قشیری خشونت به خرج دهد؛ لذا در سال ۴۶۹ هجری شریف ابوجعفر بزرگ حنابله دستگیر شد. خلیفه به تشکیل جلسه و صلح بین آنان نظر داد؛ زیرا فتنه رخ داد و برخی کشته شدند. پس از صلح، شایعه کردند که ابواسحاق از مذهب اشعری دست کشیده و این مسئله سبب ناراحتی ابواسحاق شد و به نظام‌الملک نامه نوشت. حنابله گفتند او در ابطال مذهب اشعری به نظام‌الملک نامه نوشته است، در حالی که چنین نبود. نظام‌الملک به دلجویی از ابواسحاق و زندانی نمودن ابوجعفر و برخورد شدید با حنابله دستور داد؛ با این حال نظام‌الملک درخواست

ابواسحاق مبنی بر تغییر مذهب و انتقال پیروان حنبله را - به‌ویژه با وجود پیروان بسیار ابن حنبل در قسمتی از بغداد - ناممکن دانست. بسیار دور از ذهن است که ابواسحاق درخواست ابطال مذهب را کرده باشد، بلکه او از گروهی که خود را به ابن حنبل نسبت می‌دادند و او از آنها دور بود، شکایت داشت (سبکی، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۲۳۵).

تفاوت امامیه و اشاعره

۱. اختلاف در نظریه دولت و حکومت

هر دو فرقه در نظریه‌پردازی در زمینه مسائل سیاسی و حکومتی اشتراک دارند، اما درباره جایگاه خلافت، خلیفه و سلطنت از یک سو و مسائل جانبی مانند خروج و قیام علیه حکومت و خلافت، اختلاف دیدگاه جدی دارند که در موضع‌گیری و برخوردهای آنان تأثیر بسیاری داشته است.

۲. امامیه بر خلاف اشاعره پیرو عقل زیستن بودند

امامیه عقل زیستن (راسیونالیسم اسلامی) را قبول داشتند و ابزار دست حکومت‌ها و قدرتمندان نشدند، اما اشاعره بر خلاف عقل زیستن عمل کرده، با حکومت‌های زمان خود کنار آمدند. امامیه در آغاز هماهنگ با عقل زیستن عمل می‌کردند و با حکومت‌های جائز - مگر در موارد ضروری - سازگاری نمی‌یافتند، اما در دوره‌های بعد، مسیر را از عقل زیستن به سوی عقل نظری برای دخالت دادن عقل در اثبات اندیشه‌های خود، در پیش گرفتند (العروی، ۱۹۹۷، م، ص ۷۹)؛ گرچه آن را به طور چشمگیر و آشکار وارد عرصه اجتهاد نمودند.

۳. عدم باور امامیه به سد باب اجتهاد

امامیه بر اساس جایگاهی که پس از آغاز دوره غیبت کبری برای محدثان و فقیهان قائل بودند، ناخودآگاه به اجتهاد و دوری از تقلید باور پیدا کردند؛ زیرا بر اساس باور آنان، تقلید از افرادی که سحن آنان به خدا، رسول خدا ﷺ و امامان علیهم السلام پیوند ندارد، به هیچ روی درست نیست؛ بنابراین امامیه از همان آغاز به سد باب اجتهاد باور نداشتند، اما فرقه‌های دیگر مانند اشاعره به دلیل عدم باور به جایگاه فرامادی برای رهبر، انسان‌ها را مساوی قلمداد کردند و با اجتهاد یک نفر، سازگاری یافتند، اما فرقه امامیه به اجتهاد باور داشتند و از همان آغاز بر آن تأکید داشتند.

۴. عدم مخالفت امامیه با فلسفه بر خلاف اشاعره

امامیه با فلسفه مخالفت نداشت، بلکه آن را برای تبیین باورهای خویش به خدمت گرفت؛ چه اینکه دانشمندانی فیلسوف در میان شیعیان مشاهده می‌شود؛ بنابراین یکی از مسائل اختلافی و تفاوت‌های آنان، دیدگاه مثبت و منفی به فلسفه است.

عوامل تقابل

رویکرد میان امامیه و اشاعره، بیشتر بر اساس تقابل و مخالفت با یکدیگر پی‌ریزی شده بود. در ادامه به مهم‌ترین عوامل تقابل می‌پردازیم.

۱. پیوند امامیه با عقلگرایان

اشاعره از درون مکتب اعتزال جدا شدند، اما این جدایی به صورت کامل نبود و ایشان هنوز به برخی باورهای اعتزال پایبند بودند؛ با این حال در روند جریان‌های موجود در بغداد، در کنار حنابله و در برابر اعتزال قرار گرفتند و در نتیجه همراهی و همدلی معتزله با برخی باورها و رفتارهای امامیه، این مسئله را تداعی نمود که امامیه و معتزله با هم می‌باشند.

۲. برآمدن آل بویه شیعی

پیش از برآمدن دولت شیعی آل بویه، تقابل اشاعره بیشتر با معتزله رقم خورد، اما در دوره آل بویه این تقابل رنگ شیعی جدی به خود گرفت؛ زیرا اشاعره احتمال خطر از سوی آل بویه، برای براندازی خلافت را پیش‌بینی می‌کردند و به‌ویژه اینکه برخی پشتیبانی‌های آل بویه از انجام مراسم مذهبی شیعی برای آنان مشکل‌ساز بود؛ بنابراین هدف اساسی اشاعره، مقابله با دولت شیعه بوده است.

۳. پیوند امامیه با آل بویه

در دوره‌های پیش، جریان اهل سنت از سوی خود آل بویه در خطر بود، اما در اینجا مسئله پیوند امامیه با آل بویه مطرح شد و حمایت آنان از یکدیگر و تشکیل اتحادیه سه ضلعی آل بویه، امامیه و معتزله در برابر اهل سنت، اشاعره و دیگر فرقه‌های سنی را بیشتر در معرض خطر قرار داد؛ بنابراین اشاعره در صدد مقابله با این جریان برآمدند.

۴. نفوذ عالمان امامی در دربار خلافت

در کنار پیوند این سه گروه رقیب اهل سنت، حضور مقتدرانه عالمان امامی مانند سید مرتضی و شیخ مفید و به دست آوردن مناصب کلیدی، مثل «امیرالحاج» سبب وحشت بیش از پیش اهل سنت و اشاعره گردید و در نهایت، به مقابله با آنان کشیده شد. گرچه ممکن است در پاره‌ای موارد به دلیل نفوذ طرف مقابل و نیاز به یکدیگر، این مسئله سبب تأثیر در تعامل و همکاری نیز شده باشد، اما در نهایت و به طور کلی بحث رقابت مطرح است؛ بنابراین می‌توان آن را به عنوان عامل تقابل برشمرد.



۵. تعصب برخی امامیان و حنابله

گروه‌های تندرو حنابله و امامیه سبب بروز تنش‌های گسترده و ایجاد ناامنی در بغداد شدند که در نهایت، نارضایتی اجتماعی را در پی داشت. اشاعره نیز برای پشتیبانی از سنت و اهل حدیث و خلافت، در کنار آنان و در برابر امامیه قرار گرفتند و تقابل جدی آنان را رقم زدند.

در سال ۴۰۶ هجری در آستانه محرم، بین عوام فتنه‌ای رخ داد و سبب آن، این بود که اهل کرخ نسبت به «باب الشعر» برخوردی داشتند و بین آنان درگیری رخ داده و فخرالملک نیز سید مرتضی و دیگران را برای آرام کردن مردم فرستاد و آنان این مسئله را به مردم تذکار داده که چرا سفهای مردم چنین کرده‌اند، و قرار بر این شد که در عاشورا مراسم سوگواری و عزای برگزار نشود (ابن جوزی، ۱۳۸۵، ج ۱۵، ص ۱۱۱). این مسئله گویای

این مطلب است که بزرگان و مردم دانای شیعه، مصالح را رعایت می‌کرده و بر اساس نظر عالمان و اندیشمندان خود حرکت می‌کرده‌اند، اما برخی افراد (گروه فشار) با تحریک مردمان دیگر، به تندروی خود ادامه می‌دادند. تا حدی که گاه عالمان شیعه نیز با اقدامات آنان مخالفت می‌کرده‌اند.

۶. پیوند اشاعره با حنابله

در بغداد چند گروه حضور جدی و تعیین‌کننده داشتند: معتزله، امامیه، آل بویه، خلافت عباسی، حنابله و اشاعره. گرایش تقریبی سه گروه، مذهب تشیع بود و سه گروه دیگر، مدافع اهل سنت و مخالف باورهای شیعه بودند. طبیعی است در صورتی که جریان‌های موجود بغداد سنجیده شود، سازگاری اشاعره با حنابله نسبت به شیعیان بیشتر است؛ بر این اساس پیوند حنابله و اشاعره سبب تقویت جبههٔ مقابلهٔ اهل سنت با شیعیان شد.

پیامدهای تقابل

تقابل بین امامیه و اشاعره نیز پیامدهایی در بغداد و سرزمین‌های اسلامی داشته است: به‌ویژه آنکه فرصت بسیار مهم شیعه در این دوره پیش آمد و البته به‌راحتی از دست شیعیان خارج شد؛ بنابراین توجه به این مسائل - که در ادامه خواهد آمد - ضروری و مهم است.

۱. تضعیف آل بویه

دولت آل بویه پس از روی کار آمدن و تسلط بر بغداد، می‌توانست خلافت عباسی را ساقط کند، اما به دلیل نتایج ناخواسته و از دست رفتن موقعیت خود، دست به این اقدام نزد؛ با وجود این از شعائر و مراسم شیعی مخصوصاً در زمان معزالدوله و عضدالدوله به شدت پشتیبانی کردند؛ و این دو رویکرد متناقض به اقتدار آل بویه آسیب رساند؛ چه اینکه در نهایت سبب موضع‌گیری اهل سنت مدافع خلافت در برابر آنها شد و حتی گاه به تنش و رویارویی نیز منجر شد و حکومت آل بویه را تضعیف کرد.



۲. اقتداربابی خلافت

با تضعیف آل بویه، فرصت احیای مجدد برای خلافت فراهم شد و با همکاری حنابله و اشاعره در بغداد و حکومت غزنویان و سلجوقیان در خراسان و مناطق شرقی، اقتدار خلافت بازگشت و در نهایت آل بویه بازپچه‌ای در برابر قادر و قائم بودند؛ چه اینکه صدور اعلامیه ۴۰۸ هجری علیه عقلگرایان و روافض و دیگر فرقه‌ها، نشانگر همین حرکت اقتدارگرایانه خلافت است.

۳. زمینه‌سازی برای جایگزینی حنابله

باورهای ارائه شده از سوی حنابله به طور موقت و گذرا برای اهل سنت در شرایط اولیه، مناسب بودند، اما به تدریج نقاط ضعف و مشکلات آن آشکار شد؛ لذا پس از ارائه باورهایی با محوریت سنت از سوی اشعری، استقبال رو به تزایدی نسبت

به آن صورت گرفت. اشعری از پیروان معتزله و شاگرد جبایی بود که از اعتزال توبه کرد و به بغداد آمد. در بغداد به فراگیری دانش‌هایی دیگر از حنابله پرداخت. کسانی که به نکوهش اشعری می‌پردازند، از طوایف مختلفی هستند و تنها از میان اصحاب و یاران احمد بن حنبل نیستند. زمانی که حنابله کلام اشعری را دیدند، گفتند: این بهتر از کلام شیخ موفق می‌باشد. حنابله و اشاعره تا زمان آمدن قشیری به بغداد با هم متحد و دوست بودند، اما پس از آن با هم درگیر شدند (ابن تیمیه حرانی، [بی‌تا] ج ۳، ص ۲۲۸-۲۲۹)؛ بنابراین زمینه گرایش اهل سنت به اشاعره و جایگزینی آنان به جای حنابله فراهم شد.

۴. همراه نمودن خلافت با اندیشه‌های اشعری

در آغاز، عمدتاً حنابله در کنار خلافت قرار داشتند، اما به تدریج عالمان اشعری اقتدار علمی و سیاسی خود را آشکار نمودند و در نتیجه مردم گرایش بسیاری به آنان پیدا کردند، و از سوی دیگر خلافت نیز آنان را ملایم‌تر دید؛ به‌ویژه آنکه حنابله عقل و منطق را در تفسیر و تبیین دین و متون دینی نادیده می‌گرفتند، در حالی که برخی مسائل با دیدگاه معتدل عقل و نقل حل می‌شد؛ بنابراین در نهایت، زمینه همراهی بیشتر خلافت با اشاعره فراهم شد و اندکی پس از سقوط آل بویه، در دوره سلجوقیان و روی کار آمدن وزیر قدرتمند آنان، مکتب اشعری در بسیاری از قلمروهای اسلامی گسترش یافت.

نتیجه

تعامل و به دنبال آن مباحث فکری سیاسی امامیه و اشاعره بیشتر به صورت واگرایی بود تا همگرایی. در زمینه همکاری با سلطان جائر، تفاوت میان اشاعره و امامیه آشکار است؛ زیرا اساس تفکر امامیه پیش از دوره آل بویه، بر عدم همراهی با حاکمیت و خلافت بود و حاکمان اموی و عباسی را غیر مشروع می‌پنداشتند و همکاری شیعیان با دربار - مگر در شرایط خاص - روا نبود. همکاری امامیه با آل بویه به شرایط خاص این دوره بازمی‌گردد و رویکرد مصلحت‌اندیشی، در این تعامل روشن است؛ گرچه این نگاه مصلحتی در میان آل بویه نیز وجود داشته است و ایشان گاه بر اساس مصالح سیاسی خود با امامیه و عالمان آنان برخورد می‌کردند؛ مثلاً ممنوعیت برگزاری زیارت عاشورا و برخی مراسم شیعی دیگر، نمونه‌ای از این رویکرد مصلحت‌اندیشانه آل بویه است.

اشاعره نسبت به حاکمیت نگاه مثبت داشتند و در اواخر دوره آل بویه، این رویکرد تقویت شده است. رویکرد امامیه پیش از دوره آل بویه تندتر از اشاعره بود و جنبه منفی نگاه آنان در تعامل با حکومت‌ها روشن بود. در دوره آل بویه نگاه امامیه نسبت به حاکمیت تغییر بنیادی یافت و حتی نسبت به فرقه‌های شیعی و سنی تعدیل گردید؛ در نتیجه، می‌توان رویکرد هر دو فرقه را در تعامل سیاسی در این دوره بر اساس یک سیاست دانست؛ گرچه در تبیین این سیاست و عملکرد و شیوه تحقق آن تفاوت‌هایی بین آنان وجود داشته است.

تقیه یکی از مسائل مهم سیاسی در زمینه تعامل فکری سیاسی است که می‌تواند در جای خود مورد توجه باشد؛ بنابراین با یک بررسی تاریخی در این زمینه می‌توان گفت: اشاعره به تقیه عمل ننموده و بارها به مخالفت با امامیه و

حتی فرقه‌های اهل سنت پرداختند، و این رفتار برخاسته از تفکر آنان بوده است؛ اما امامیه گاه بر اساس دیدگاه مکتب خود بر اساس تقیه عمل نکرده‌اند؛ زیرا آنان تقیه را در شرایط وجود خطر برای جان، مال و ناموس مسلمانان واجب می‌دانستند و در نتیجه، تقیه نکردن شیعیان امامی حتی در دوره آل بویه آنها را با خطرهای بسیاری مواجه کرده است؛ چه اینکه برخوردهای تعصب‌آمیز برخی شیعیان، گاه به درگیری‌ها و خونریزی کشیده می‌شده است و این رفتار بر اساس مکتب آنان نادرست بوده است.

در حقیقت، هر دو گروه امامیه و اشاعره در صدد اجرای اصل امر به معروف و نهی از منکر بودند که سبب بروز تنش‌هایی در بغداد شد؛ با این تفاوت که اشاعره اصلی فراتر از امر به معروف - که حاکم بر این اصل باشد - نداشتند، اما در باور امامیه اصلی مهم‌تر از امر به معروف به نام «تقیه» وجود داشت که در اولویت قرار داشت؛ زیرا در نبود شرایط تأثیرگذاری، اجرای امر به معروف روا نیست؛ پس عمل به تقیه در اولویت بود. اما بر خلاف این دیدگاه، خود به تقیه عمل نکردند و سبب چالش و بحران و کشتار برخی شیعیان و غیر شیعیان شدند. در مجموع باید گفت: این مسئله نه تنها به تعامل فکری سیاسی این دو فرقه کمک نکرد، بلکه در افزایش چالش و بحران و در نهایت تقابل سیاسی آنان تأثیرگذار بود.

از دیگر مسائل مربوط به تعامل سیاسی، بحث خروج علیه حاکم مسلمان است. به نظر اشاعره قیام با شمشیر و جنگ و فتنه روا نیست، اما دعوت امام مسلمانان به اصلاح جایز است؛ با این حال خروج با شمشیر علیه آنان جایز نیست. اما فرقه امامیه خروج بر اساس عدم مشروعیت واقعی خلفا و حاکمان را

روا دانسته است؛ در نتیجه تقابل فکر آنان آشکار است. امامیه در بحث راه‌های اثبات امامت، خروج را به عنوان یکی از این راه‌های مشروع نپذیرفته است؛ زیرا در دیدگاه امامیه، امام از سوی خدا منصوب شده و شرایط خاصی برای او وجود دارد؛ بنابراین معنای دیگر خروج، بیرون رفتن از اسلام و بندگی خداوند است. به نظر امامیه در صورت عدم حضور امام منصوب و ظلم و ستم حاکم، خروج و قیام در برخی زمان‌ها جایز و در پاره‌ای از اوقات واجب است.

بین این فرق، دربارهٔ جهاد نیز اختلاف نظر جدی وجود دارد. می‌توان گفت: اشاعره مانند مذاهب دیگر، جهاد را به عنوان اصل مهم و اولیه می‌پنداشتند نه یک ضرورت مصلحتی؛ به تعبیری دیگر باید گفت: امامیه با شرکت در جهاد به همراه مسلمانان، بر اساس نظر شرعی و اولیهٔ خود عمل نکردند، بلکه مصلحت اسلام و مسلمانان را در نظر گرفتند و حضور در جهاد را به عنوان یک ضرورت ثانوی انجام دادند؛ و گاه اینگونه توجیه می‌کردند که: شیعیان بر اساس یک دستور کلی از سوی امام معصوم زمان خود، به همکاری با سلاطین روی آورده‌اند و در حقیقت پذیرش مسئولیت و کارها در این مسائل با اجازه امام بوده است؛ پس همکاری آنان شرعی است؛ اما اشاعره حاکم را مشروع و در نتیجه همراهی با او را درست و لازم می‌دانستند.

نکتهٔ مهم و مورد توجه اینکه: امامیه به مسئله جهاد در کتاب‌های خود اشاره و تصریح کرده‌اند، اما به نظر می‌رسد این مسئله بر اساس فرایندی دچار تحول شده و با گذشت زمان، مسئله جهاد به صورت شفاف‌تر و مفصل‌تری مطرح گردیده است. اشاعره با وجود چالش‌های فراروی از سوی گروه‌های مخالف مانند معتزله و امامیه و حاکمان آل بویه، همچنین از سوی حنابله به تدریج مورد مخالفت قرار

گرفتند و در پی آن با مشکلاتی روبرو شدند؛ هرچند چالش‌هایی مانند مخالفت صاحب‌منصبان، تعصب حنابله سنتی، اتهام‌های فکری و تعصب شدید پیروان، باعث کندی فعالیت آنان نشد و همچنان در میان رقیبان قدرتمند، پیروز میدان بودند.

اشاعره از راه مناظره، گفت‌وگو، ردیه‌نویسی و برخی امور دیگر، به مقابله با تشیع و جریان امامیه پرداختند و در هر صورت تعامل چندانی بین آنان وجود نداشته است؛ اما نکته اصلی اینجاست که اشاعره از درون اعتزال برخاستند و پس از جدایی از معتزله، عقلانیت را رها نکردند و با آنان موارد اشتراکی داشتند؛ بر خلاف حنابله که به طور کلی از اعتزال دوری نمودند.

از سوی دیگر اندیشه‌های اشاعره در پاره‌ای موارد با امامیه سازگاری داشت که بر محور پیوند میان عقل و نقل است؛ زیرا امامیه نیز بر این همین باور بودند؛ از دیگر سو اشاعره با حنابله در زمینه حفظ جایگاه سنت و حدیث، اشتراک نظر داشتند و در این باره تحت تأثیر ابن حنبل بودند. در نتیجه، فرضیه‌ای در اینجا مطرح شده و برخی به دلیل وجود همین شباهت فرضیه را پذیرفته‌اند. فرضیه این است؛ امامیه و حنابله جریانی در برابر اعتزال بودند و در دوره آل بویه به دلیل ارتباطات فکری بین رهبران و عالمان این دو گروه، گروه جدیدی مکتب اشاعره را بنیانگذاری کردند و به تعبیری، مکتب اشاعره از پیوند میان امامیه و حنابله شکل گرفته است.

منابع

۱. ابن اثیر، ابوالحسن شیبانی؛ *الکامل فی التاریخ*؛ تحقیق عبدالله قاضی؛ ج ۲، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۲. ابن تیمیه حرانی، ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم؛ *بیان تلبیس الجهمیه فی تأسیس بدعهم الکلامیه*؛ تحقیق محمد بن عبدالرحمن؛ مکه: مطبعة الحكومة، ۱۳۹۲ ق.
۳. _____؛ *توحید الالوهیه (کتب و رسائل و فتاوی ابن تیمیه)*؛ تحقیق عبدالرحمن العاصمی؛ ج ۲، [بی جا]، مکتبه ابن تیمیه، [بی تا].
۴. _____؛ *الصفدیة*؛ تحقیق محمد رشاد سالم؛ ریاض: دارالفضیله، ۱۴۲۱ ق.
۵. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی ابوالفرج؛ *المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم*؛ بیروت: دارالصادر، ۱۳۸۵ ق.
۶. ابن عساکر دمشقی، ابوالقاسم علی بن حسن شافعی؛ *تبیین کذب المفتری فیما نسب الی الامام الاشعری*؛ ج ۳، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۴۰۴ ق.
۷. ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن عمر دمشقی؛ *البدایة والنهایة*؛ تحقیق علی شیری؛ بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق.
۸. ابوزهره، محمد؛ *تاریخ مذاهب اسلامی*؛ ترجمه علیرضا ایمانی؛ قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۴ ق.
۹. اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل؛ *الابانه عن اصول الدیانة*؛ تحقیق دکتر فوقیه؛ قاهره: دارالانصار، ۱۳۹۷ ق.
۱۰. _____؛ *مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلیین*؛ تحقیق محیی الدین عبدالحمید؛ قاهره: مکتبه النهضة المصریة، ۱۳۶۹ ق.
۱۱. العروی، عبدالله؛ *مفهوم العقل*؛ الطبعة الثانیة، بیروت: المركز الثقافی العربی، ۱۹۹۷ م.
۱۲. بغدادی، عبدالقاهر بن طاهر؛ *الفرق بین الفرق و بیان الفرقه الناجیه*، ج ۲، بیروت: دارالافتاء الجدیدة، ۱۹۷۷ م.
۱۳. جعفری لنگرودی، محمدجعفر؛ *تاریخ معتزله*؛ تهران: گنج دانش، ۱۳۶۸.

۱۴. حلبی، ابوصلاح؛ *الکافی فی الفقه*؛ تحقیق رضا استادی؛ اصفهان: مکتبه امیرالمؤمنین علی علیه السلام. [بی‌تا].
۱۵. سبکی، تاج‌الدین بن علی؛ *طبقات الشافیه الکبری*؛ تحقیق دکتر محمود الطناحی و دکتر عبدالفتاح محمد الحلو. ج ۲. قاهره: هجر للطباعة، ۱۴۱۳ ق.
۱۶. سید مرتضی، علی بن حسین موسوی؛ *رسائل المرتضی*؛ قم: سیدالشهداء، ۱۴۰۵ ق.
۱۷. شریف، میان محمد؛ *تاریخ فلسفه در اسلام*؛ تهران: نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷.
۱۸. شوقی احمد، ابراهیم العمرجی؛ *المعتزله فی بغداد و اثرهم فی الحیاة الفکریه و السیاسیه*؛ قاهره: مکتبه المدبولی، ۲۰۰۰ م.
۱۹. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی ابن بابویه قمی؛ *الهدایه*؛ قم: مؤسسه امام هادی علیه السلام. ۱۴۱۸ ق.
۲۰. صفدی، صلاح‌الدین خلیل؛ *الوافی بالوفیات*؛ تحقیق احمد الارناؤوط و ترکی مصطفی؛ بیروت: دار احیاء التراث، ۱۴۲۰ ق.
۲۱. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن؛ *الاقتصاد*؛ قم: خیام، ۱۴۰۰ ق.
۲۲. _____؛ *المبسوط*؛ تحقیق سید محمدتقی کشفی؛ تهران: المکتبه المرتضویه، ۱۳۷۸ ق.
۲۳. _____؛ *النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی*؛ قم: قدس و محمدی، [بی‌تا].
۲۴. کربن، هانری؛ *تاریخ فلسفه اسلامی*؛ ترجمه دکتر اسدالله مبشری؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۱.
۲۵. محمود، محمداحمد علی؛ *الحنابلہ فی بغداد*؛ بیروت: المکتب الاسلامی، ۱۴۰۶ ق.
۲۶. مفید، محمد بن محمد عکبری بغدادی؛ *مقنعه*؛ ج ۲، قم: نشر اسلامی، ۱۴۱۰ ق.
۲۷. ملطی شافعی، ابوالحسن محمد؛ *التنبیه و الرد علی اهل الاهواء و البدع*؛ تحقیق محمد زاهد الکوثری؛ مصر: المکتبه الازهریه للتراث، ۱۴۱۸ ق.
۲۸. موسوی خویی، سیدابوالقاسم؛ *منهاج الصالحین*؛ چاپ ۲۸، قم: مهر، ۱۴۱۰ ق.